

# اخلاق در تحقیقات سلول‌های بنیادی جنینی و اینهمانی شخصی

احمدرضا همتی مقدم<sup>۱</sup>  
محسن زمانی<sup>۲</sup>

## چکیده

تحقیق درباره سلول‌های بنیادی و دستاوردهای آن در حال حاضر دانش پزشکی را با نتایج شگفت‌انگیزی همراه کرده است. اما این تحقیقات چالش‌های اخلاقی زیادی نیز برانگیخته است. مهمترین چالش اخلاقی در این زمینه مباحث مربوط به تخریب جنین دو تا پنج روزه است تا از توده سلولی درونی او برای رشد سلول‌های بنیادی استفاده کنند. در این مقاله استدلالی علیه این تحقیقات که بر مبنای اینهمانی شخصی طراحی شده نقد و بررسی خواهد شد.

**واژگان کلیدی:** تحقیقات جنین‌شناسی، اینهمانی شخصی، نفس انسانی، جنین

## مقدمه

یکی از مهمترین چالش‌های اخلاقی در تحقیقات سلول‌های بنیادی جنینی، مباحث مربوط به تخریب جنین دو تا پنج روزه است تا از توده سلولی درونی او برای رشد سلول‌های بنیادی استفاده کنند. مخالفین استدلال زیر را طراحی کرده‌اند:

---

۱- عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی- واحد علوم تحقیقات، پژوهشگاه علوم بنیادی-پژوهشکده فلسفه و پژوهشگر مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی  
۲- پژوهشگاه علوم بنیادی، پژوهشکده فلسفه تحلیلی

- ۱- کشتن هر انسان بی گناهی اخلاقاً نادرست است.
  - ۲- هر انسانی در ابتدای حاملگی وجود پیدا می کند.
  - ۳- جنین دو تا پنج روزه، یک انسان است.
  - ۴- بنابراین کشتن و تخریب جنین دو تا پنج روزه نادرست است.
- اما سؤال این است که چرا کشتن جنین دو تا پنج روزه اخلاقاً نادرست است؟  
مهمترین دفاعی که در این زمینه شده این است که جنین دو تا پنج روزه «بالقوه»<sup>۱</sup>  
یک انسان است و اگر با اندکی تسامح «انسان بودن» را معادل با «شخص بودن»  
بگیریم، چون کشتن اشخاص اخلاقاً نادرست است و جنین نیز بالقوه «شخص»  
است، پس کشتن جنین نادرست است.

#### ۱- تفاوت میان «شخص» و «انسان بیولوژیکی»

خانم «مری وارن»<sup>۲</sup> در مقاله تاثیر گذر خود «در باب وضعیت اخلاقی و حقوقی سقط جنین» این سؤال را مطرح می کند که «چه ویژگی هایی فرد را عضو جامعه اخلاقی می سازد؟» به عبارت دیگر چه ویژگی هایی فرد را یک شخص اخلاقی می سازد؟ در واقع در این جا باید میان انسان بیولوژیکی و «شخص اخلاقی» تفاوت قائل شد. وارن معتقد است که لااقل «انسان بیولوژیکی» شرط کافی برای «شخصانیت»<sup>۳</sup> (شخص بودن به لحاظ اخلاقی) نیست، آیا یک جنین آنانسفال که فاقد قشر مغزی است واجد همان حقوق اخلاقی ای است که افراد نرمال دارند؟

1- potentially

2- Warren, Mary Anne. Cited in R. Munson, *Intervention and Reflection Basic Issues in Medical Ethics* (5th ed.). (p. 80-88). "On the Moral and Legal Status of Abortion", Toronto: Wadsworth Publishing Company. Originally in the *Monist* 57, (January 1973), 43-61.

3- personhood

فرض کنید در یک جهان افرادی هستند که کاملاً مشابه انسان های روی زمین می باشند، اما تاریخچه تکاملی آن ها با ما متفاوت است تاریخچه تکاملی طبق نظر فیلسوفان رکن مهمی در تشکیل یک گونه است. آنها از گونه هوموساپینس<sup>۱</sup> نیستند. حال فرض کنید یکی از این افراد به جهان ما می آید. سئوالی که این جا مطرح می شود این است که ما باید چگونه با آن فرد برخورد کنیم؟ آیا او همان حقوقی را دارد که ما دارا هستیم؟ وارن معتقد است برای پاسخ به این سؤال باید بینم چه ویژگی هایی یک فرد را به لحاظ اخلاقی، «شخص» می سازد. وارن فهرست زیر را ارائه می دهد.

- (۱) شعور<sup>۲</sup> و توانایی ادراک احساس درد
- (۲) توانایی برای دلیل آوردن (استدلال ورزی)
- (۳) توانایی برای عمل کردن ورای غریزه، داشتن هدف و انگیزه
- (۴) توانایی برای ارتباطات پیچیده
- (۵) دانستن مفهومی از خود<sup>۳</sup>

قطعاً فهرست بالا تعریف دقیقی از شخص بودن نیست. اما به نظر می رسد فهرست بالا برای «شخصانیت» اخلاقی محوری باشد. قطعاً عمل کردن به لحاظ اخلاقی نیازمند «فهم»<sup>۴</sup> و استدلال ورزی است. اگر فرد بیگانه مورد نظر فهرست بالا را برآورده سازد، به نظر می رسد او یک شخص به لحاظ اخلاقی است و مسئولیت در قبال کارهایش دارد. ممکن است اعتراض شود تمام موارد ذکر شده در فهرست بالا ضروری نیستند. لااقل موارد (۱)، (۲) و (۳) به نظر می رسد برای شخص بودن ضروری است. در ابتدای حاملگی قطعاً جنین، شاید غیر از مورد

1- Homo sapiens  
2- Consciousness  
3- Ibid, P:84  
4- understanding

(۱) (آن هم شاید تنها احساس درد که قطعاً جنین دو تا پنج روزه این احساس را ندارد)، هیچ یک از موارد بالا را برآورده نمی‌سازد. در انتهای حاملگی هم به نظر نمی‌رسد جنین موارد (۲) و (۳) را برآورده سازد. البته جنین به لحاظ بیولوژیکی انسان است و عضو گونه هوموساپینس، اما به نظر نمی‌رسد به لحاظ اخلاقی یک شخص باشد. از نظر وارن آن چه که حق حیات ایجاد می‌کند تعلق به یک گونه بیولوژیکی نیست بلکه شخص بودن و عضوی از جامعه اخلاقی بودن است.<sup>۱</sup> او معتقد است حتی اگر کسی بگوید که جنین با رشد خود شبیه اشخاص می‌شود، این سخن کاملاً نامربوط است چون جنین حتی با رشد خود موارد ضروری فهرست بالا را برآورده نمی‌سازد.

به نظر می‌رسد در استدلال وارن نکته‌ای مهم نادیده گرفته می‌شود. آن چه که فهرست وارن نشان می‌دهد تنها این است:

اگر فرد «الف» شعور و آگاهی، توانایی تفکر، هدف و انگیزه در زندگی و توانایی ارتباطات پیچیده را داشته باشد، آنگاه به لحاظ اخلاقی «شخص» است. به عبارت دیگر هر کسی که شعور و آگاهی، توانایی تفکر، هدف و انگیزه در زندگی و توانایی ارتباطات پیچیده را داشته باشد از پیش یک شخص به حساب می‌آید. حال سؤال این است اگر کسی بالقوه چنین توانایی‌هایی داشته باشد شخص به حساب نمی‌آید؟

## ۲- آیا جنین بالقوه شخص است؟

سؤال مهمی که ابتدا مطرح می‌شود این است که آیا بالقوه بودن برای تفکر و خود آگاهی، شرط کافی برای حق حیات است؟ قبل از این که استدلال‌های مختلف به نفع این ادعا را بررسی کنیم توجه به نکته زیر ضروری است. این که

1- Ibid, P:84

«الف» بالقوه «ب» است، بدین معنی نیست که «الف» همه حقوق «ب» را نیز دارا است. قطعاً جنین، بالقوه می‌تواند رأی دهد اما آیا حق رأی دادن دارد؟ هر فردی بالقوه قاتل است اما آیا باید هر فردی را زندانی کرد؟ به نظر می‌رسد شهود ما در این حالت پاسخ منفی می‌دهد. اما موافقین استدلال «د» چه استدلالاتی به نفع این مقدمه خواهند داشت؟

فرض کنید فردی بعد از یک تصادف شدید در کمای مغزی فرو می‌رود، او موقتاً در کما خواهد بود و با کمک دستگاه‌های تنفس مصنوعی زنده نگه داشته شده‌است. آیا می‌توان گفت چون او در کمای مغزی است و توانایی و ظرفیت تفکر و خودآگاهی را ندارد، پس حق حیات ندارد و کشتنش نادرست نخواهد بود؟ به نظر می‌رسد که شهود ما در این حالت پاسخ منفی می‌دهد، ما حق کشتن او را نداریم؛ دلیل آن این است که او بالقوه یک «شخص» به لحاظ اخلاقی است.

اولین انتقادی که به ادعای بالا وارد می‌شود این است که هر اسپرم و هر تخمک بالقوه می‌تواند یک «شخص» باشد، پس روش‌های جلوگیری از بارداری تماماً روش‌هایی نادرست خواهند بود. در این حالت شهود ما نمی‌پذیرد که هر اسپرم حق حیات دارد. به نظر می‌رسد باید میان «آمادگی فعال»<sup>۱</sup> و «آمادگی انفعالی»<sup>۲</sup> تمایز قائل شد. این تمایز را به صورت زیر مشخص می‌کنیم:

آمادگی فعال: «الف» برای خصوصیت ب آمادگی فعال دارد اگر و تنها اگر همه عوامل علی مثبت که برای واجد بودن خصوصیت ب لازم است در الف در حال حاضر وجود دارد».

1- active potentiality  
2- passive potentiality

آمادگی انفعالی: «الف برای خصوصیت ب آمادگی انفعالی دارد اگر و تنها اگر چیزی وجود دارد که می تواند در الف رخ دهد به گونه‌ای که او واجد خصوصیت ب شود»

هر اسپرم و هر تخمک «آمادگی انفعالی» را برای شخص بودن دارا هستند. به عبارت دیگر آن‌ها باید با هم درآمیزند و در مکان مناسب قرار گیرند تا فردی به وجود آید که بالقوه توانایی «خودآگاهی» را داشته باشد.

کسانی که ادعا می‌کنند جنین بالقوه شخص است، قطعاً از این تمایز استقبال می‌کنند. چون می‌توانند ادعا کنند فرد مبتلا به کمای مغزی در واقع «آمادگی فعال» برای کسب خودآگاهی را دارد و هر کس که آمادگی فعال برای توانایی و ظرفیت کسب خودآگاهی و تفکر را دارد، حق حیات نیز دارد. با مثال دیگری این تمایز را روشن تر می‌سازیم.

فردی را در نظر بگیرید که در خواب عمیق است و هوشیار نیست، او قطعاً فاقد خودآگاهی و تفکر کردن است اما به نظر می‌رسد او یک «شخص» است و ماحق کشتن او را نداریم.

حال فرض کنید که من توانایی کامل را برای صحبت کردن به زبان انگلیسی دارم و توانایی من هم بالقوه نیست بلکه کامل است. اما در حال حاضر از این توانایی استفاده نمی‌کنم و فارسی حرف می‌زنم. در واقع در هر دو مثال فوق توانایی، غیر فعال است نه این که انفعالی است.

اگر در مورد بیمار کمای مغزی بتوان از تمایز میان «آمادگی فعال» و «آمادگی انفعالی» استفاده کرد، بدین معنا که «آمادگی فعال» حق حیات ایجاد می‌کند، در مورد جنین چه می‌توان گفت؟ آیا جنین «آمادگی فعال» برای کسب تفکر و خود آگاهی را دارد؟

قطعاً جنین «آمادگی فعال» برای کسب تفکر و خود آگاهی ندارد، پس آیا او حق حیات ندارد؟ به نظر می‌رسد اگرچه این تمایز در مورد بیمار کمای مغزی مفید باشد، در مورد جنین کمکی نمی‌کند.

حال اگر «آمادگی انفعالی» حقی برای حیات ایجاد نمی‌کند، پس باید بگوییم کودکان تازه متولد شده و نوزادان نیز حقی برای حیات ندارند، چون نوزاد هم «آمادگی فعال» برای کسب توانایی تفکر کردن و خود آگاهی و ارتباطات پیچیده را ندارد پس نوزاد کشی هم اخلاقاً نادرست نیست. اما شهود ما نوزاد کشی را نادرست می‌داند، بنابراین نمی‌توان گفت که «آمادگی انفعالی» ایجاد حق حیات نمی‌کند.

مری وارن در مقاله خود استدلال می‌کند که «آمادگی انفعالی» ایجاد حق حیات نمی‌کند اما در مورد نوزاد کشی معتقد است حتی اگر والدین یک نوزاد، کودک را نخواهند و قصد از بین بردنش را داشته باشند به احتمال زیاد کسان دیگری هستند که خواهان کودک هستند و کشتن کودک، لذت و خوشی آن‌ها را از بین می‌برد. بنابراین نوزاد کشی نادرست است.<sup>۱</sup>

اگر این استدلال وارن صحیح باشد در مورد جنین نیز می‌توان همین استدلال را به کار برد چون افراد دیگری هستند که ترجیح می‌دهند مادر بچه‌اش را سقط نکند و آن‌ها از کودک او نگهداری کنند. وارن تاکید دارد که میان جنین و نوزاد متولد شده تفاوت وجود دارد. از نظر او تا زمانی که جنین متولد نشده، حفظ جنین بر خلاف خواسته مادر، حقوق مادر (لذت و خوشی، آزادی و نظایر آن) را نقض می‌کند.<sup>۲</sup>

1- Warren, Mary Anne, "Postscript on Infanticide", *Social Ethics: Morality and Social Policy*, Thomas A Mappes and Jane S Zembaty eds. (McGraw-Hill Humanities 6th Edition 2002) pp. 20-21

2- Ibid

اما وقتی جنین متولد شد حفظ نوزاد نقض هیچ یک از حقوق مادر نیست چون او آزاد است درانتخاب و نگهداری نوزاد. به نظر ما تفاوت ذکر شده برای عدم نوزاد کشی کافی نیست. درواقع باید میان دو گزاره زیر کاملاً افتراق داد:

(۱) کشتن نوزاد نادرست است چون اکثر افراد ترجیح می دهند از لذت داشتن کودک بهره ببرند.

(۲) اکثر افراد ترجیح می دهند از لذت داشتن کودک بهره ببرند چون نوزاد کشی نادرست است.

به نظر ما وارن باید استدلال برای گزاره دوم داشته باشد او باید استدلال کند چرا نباید نوزادان را بکشیم، اما استدلال او تنها برای گزاره اول است و بنابراین شهود ما را در عدم کشتن نوزاد راضی نمی کند.

در رد استدلال «د» برخی از اینهمانی شخصی استفاده می کنند که در ادامه آن را بررسی می کنیم. قبل از بررسی این انتقاد مختصری درباره معیارهای اینهمانی توضیح می دهیم.

### ۳- معیارهای اینهمانی

ابتدا به تعریف برخی اصطلاحات و مفاهیم مربوط به این بحث می پردازیم: اینهمانی کیفی<sup>۱</sup> که رابطه ای است که بین یک شیء و شیء ای که دارای کیفیات و صفاتی دقیقاً مشابه، و یا دقیق تر شیء ای که کپی و نسخه بدل شیء اول است، برقرار است. مانند دو توپ بلیارد که کیفاً، از نظر رنگ، شکل، اندازه و وزن و ... با هم این همان هستند.

1- Qualitative identity

اینهمانی عددی:<sup>۱</sup> که رابطه‌ای است که تنها یک شیء با خودش دارد. مانند این همان بودن یک توپ بلیارد با خودش.

اینهمانی طی زمان:<sup>۲</sup> چنان که ملاحظه می‌شود اینهمانی عددی مستلزم اینهمانی کیفی نیست. توپ بلیاردی که در زمان  $t_1$  آبی است اگر در زمان  $t_2$  به رنگ قرمز درآید، هنوز عدداً این همان باقی می‌ماند. به عبارت دیگر یک شیء می‌تواند در طول زمان دارای کیفیات متفاوتی شود ولی هنوز عدداً این همان باقی بماند.

اینهمانی در زمانی:<sup>۳</sup> که به این موضوع می‌پردازد که چگونه باید رابطه‌ای میان یک شیء در زمان  $t_1$  و همان شیئی در زمان  $t_2$  برقرار باشد تا با هم اینهمان باشند. در مورد شخص، اینهمانی در زمان به این پرسش می‌پردازد که تحت کدام شرایط شخصی در آینده همان شخص در گذشته است؟

اینهمانی شخصی مسأله‌ای است که به اینهمانی در زمانی عددی در طی زمان می‌پردازد.

در جستجوی پاسخ به مسأله اینهمانی شخصی، هدف به دست دادن شواهدی نیست که باور به اینهمانی فرد الف در زمان  $t_1$  و فرد ب در زمان  $t_2$  را بوجود آورد، بلکه پرسش از این است که مقومات<sup>۴</sup> اینهمانی شخصی چیست؟ در واقع، این پرسش پرسشی متافیزیکی است، نه معرفتی. به عبارت دیگر در مسأله اینهمانی هدف این است که چنین گزاره‌ای بیان شود:

فرد الف در زمان  $t_1$  با فرد ب در زمان  $t_2$  اینهمان است فقط اگر رابطه «ج» بین فرد الف و فرد ب برقرار باشد.

و رابطه‌ی «ج» رابطه‌ای است که اینهمانی دو شخص به سبب آن تحقق می‌یابد.

1- Numerical identity  
2- Identity through time  
3- diachronic identity  
4- constitutive

یکی از معیارهای اینهمانی شخصی معیار «تداوم روانی»<sup>۱</sup> است. این معیار را می-توان به صورت زیر صورت‌بندی کرد:

معیار روانی: فرد الف در زمان  $t_1$  همان شخص ب در زمان  $t_2$  است اگر و تنها اگر «الف» تداوم روانی با «ب» داشته باشد.

مشکل اصلی که برای این دیدگاه وجود دارد مساله «انشقاق»<sup>۲</sup> است. فرض کنید مغز فرد X را به مغز دو نفر Y و Z پیوند می‌زنند. در این حالت Y و Z هر دو با فرد X تداوم روانی دارند و طبق معیار روانی با فرد X اینهمان هم هستند. اما Y و Z با یکدیگر اینهمانی نیستند (نقص اصل تعدی<sup>۳</sup> اینهمانی). به عبارت دیگر بر مبنای تعدی بودن اینهمانی باید Y و Z با یکدیگر اینهمان باشند اما این واضحاً کاذب است (چون آنها دو نفر هستند). برای اجتناب از نقص «تعدی اینهمانی» باید شرط «منحصر بفرد بودن»<sup>۴</sup> را در معیار تداوم روانی لحاظ کرد. بدین معنا که X و Y اینهمان است تنها اگر رابطه تداوم میان آنها به طور منحصر بفردی محقق شود. حال فرض کنید فرد X از بانکی دزدی می‌کند و سپس به مطب پزشک حاذقی مراجعه می‌کند تا «انشقاق» بر روی او صورت گیرد. دو فرد Y و Z که از انشقاق X ایجاد می‌شوند، دزدی X را به یاد می‌آورند. همچنین تمام باورهای X برای طراحی دزدی و دیگر باورهایش را به یاد می‌آورند. اما بر مبنای شرط «منحصر بفرد بودن» Y و Z با X اینهمان نیستند و اگر اینهمانی شرط لازم برای مسئولیت‌پذیری اخلاقی باشد، پس Y و Z هیچ کدام مسئول دزدی فرد X نخواهند بود اما به نظر می‌رسد این نتیجه‌گیری چندان معقول نباشد.

1- Psychologically continuous  
2- Fission  
3- Transitivity  
4- uniqueness

دو راه حل برای مسئله ذکر شده ارائه شده است. یکی از آنها توسل به دیدگاه تقلیل‌گرایی<sup>۱</sup> است و دیگری توسل به دیدگاه «چهار بعدی»<sup>۲</sup>. وقتی انشقاق بر روی فرد X رخ می‌دهد چه اتفاقی برای X رخ می‌دهد؟ به نظر نمی‌رسد که فرد X به صورت دو نفر باقی می‌ماند بنابراین رابطه اینهمانی بین فرد X و باقی ماندگانش یعنی Y و Z برقرار نیست. البته خود فرد X بعد از عمل انشقاق دیگر وجود ندارد بلکه Y و Z وجود خواهند داشت. پارفیت<sup>۳</sup> معتقد است Y و Z همه تفکرات و تجربیات X را به یاد می‌آورند، آنها قصد X برای دزدی را کاملاً در خاطر دارند، تمام اهداف، امیال و باورهای X را نیز دارند. به عبارت دیگر Y و Z وجود دارند گویی که X وجود دارد، بنابراین آنچه که در بقای معمولی مهم است در بقای بعد از انشقاق هم مهم است؛ علیرغم اینکه رابطه اینهمانی برقرار نیست، از نظر پارفیت در بقای معمولی فرد X (در طول زندگی اش) آنچه که مهم است تداوم روانی و اتصال این تداوم است نه اینهمانی فرد X در زمان  $t_1$  و در زمان  $t_2$ . بنابراین بعد از انشقاق هم این تداوم روانی و اتصال آن حفظ شده است. دیدگاه پارفیت به این اعتبار «تقلیل‌گرایانه» است که اینهمانی شخصی را به واقعیاتی درباره تداوم روانی تقلیل می‌دهد.

#### ۴- اینهمانی شخصی و تحقیقات سلول‌های بنیادی

از بحث اینهمانی شخصی برخی از متفکرین استفاده کرده اند تا اعتراضی علیه استدلال «د» طراحی کنند. آنها مساله «انشقاق» را با مشابهتی در زندگی واقعی یعنی دوقلوئی مطرح می‌کنند. به طور کلی قبل از هفته دوم در رشد جنین، یک

1- reductionism

2- Four-dimensionalism

3- Parfit, D, 2001. "The unimportance of identity". In Henry Harris, (ed.) Identity. 2001, Oxford University Press

جنین می تواند تقسیم شود و کاملاً دو جنین کامل به رشد خود دامه دهند. فرض کنید جنین اولیه (قبل از تقسیم) را X بنامیم و دوقلوها را Y و Z. حال سوالی که از مدافعین استدلال «د» پرسیده می شود این است که در هنگام تقسیم X، چه اتفاقی برای جنین اولیه که همان X است رخ می دهد؟ قطعاً پاسخ به این سوال از سه حالت زیر خارج نیست:

۱- X بعنوان دو جنین Y و Z به بقایش ادامه می دهد.

۲- X تنها به عنوان جنین Y یا جنین Z به بقایش ادامه می دهد.

۳- X از بین می رود و دو جنین Y و Z به بقایشان ادامه می دهند.

گزینه ۱ انتخاب صحیحی نیست. چون دوقلوهای Y و Z دو فرد متمایزند و زندگی متمایزی دارند و واضحاً دو انسان هستند و X نمی تواند به عنوان دو انسان وجود داشته باشد.

گزینه ۲ نیز صحیح نیست. چون هیچ دلیلی وجود ندارد تا بگوییم که X به عنوان Y به بقایش ادامه داده یا به عنوان Z. در واقع به نظر می رسد تنها دلیل، دلیل دلخواهی است. کاملاً دلخواهی بود تا X را به عنوان Y در نظر بگیریم یا به عنوان Z. چون Y و Z هر دو به لحاظ کیفی<sup>۱</sup> کاملاً مشابه با X هستند. به نظر می رسد تنها گزینه مناسب انتخاب گزینه سوم باشد<sup>۲</sup>. یعنی X دیگر وجود ندارد و تنها دوقلوهای Y و Z به حیات خود ادامه می دهند. اما این انتخاب ما را با نتایج ناخوشایندی همراه می کند. اول اینکه اگر مرگ یک انسان یک واقعه ناخوشایند است و جنین نیز در ابتدای حاملگی و با شروع حاملگی یک انسان است، پس

1- qualitatively

2- Shoemaker, D. "Personal Identity and Ethics", The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Mar5,2008), Edward N. Zalta(ed.), URL=<http://plato.stanford.edu/entries/identity-ethics/>

وجود دوقلویی همراه با مرگ یک انسان خواهد بود و باید برای مرگ X تاسف خورد و گریست.<sup>۱</sup>

اما این نتیجه چندان ناخوشایند به نظر نمی رسد. چون در مورد دوقلویی به نظر می رسد قتلی رخ نداده است، بلکه طبیعت خود باعث این اتفاق شده است. مرگ انسان یک واقعه طبیعی است و انسان ها همگی پذیرای مرگ اند. اما مرگ هر انسانی نتایج غیر اخلاقی به همراه ندارد چون کسی مداخله مستقیم در مرگ دیگری نداشته است. بنابراین از بین رفتن جنین اولیه ( X ) مستلزم تخریب و دستکاری برای ایجاد دو جنین دیگر ( Y و Z ) نیست. در اینجا تنها اتفاقی طبیعی رخ داده است.

اما انتخاب گزینه سوم ما را با نتیجه گیری دیگری همراه می کند. مرگ X با بوجود آمدن دو انسان دیگر یعنی Y و Z همراه است و این سخن بدین معناست که انسان ها صرفاً با شروع حاملگی به وجود نمی آیند بلکه گاهی در هنگام تقسیم دوقلویی، انسان ها موجودیت می یابند. در نتیجه اگر این ادعا را بپذیریم مقدمه دوم استدلال « الف » محل مناقشه خواهد بود.

به نظر می رسد مساله دوقلویی تنها با سه احتمال ذکر شده همراه نباشد. یک امکان چهارم پذیرفتن «دیدگاه چهاربعدی» درباره دوقلویی است. بر مبنای دیدگاه چهاربعدی، جنین X از لحاظ حاملگی یک انسان است و دوقلوهای Y و Z در تمام بخش های مکانی شان در طول مقاطع زمانی X حاضر بوده اند. در واقع Y و Z، بخش های (مقاطع) زمانی X هستند.<sup>۲</sup>

۱- برای بحث جالب در این زمینه به منبع زیر مراجعه شود:

Shoemaker, D, 2005. "Embryos, souls and the fourth Dimension", Social theory and practice. 31: 51-75

۲- برای بحثی در این زمینه می توان به منبع زیر رجوع کرد:

McMahan, 2002. The Ethics of killing: Problems at the Margins of Life. Oxford University Press, p: 26

بر مبنای این دیدگاه فرد  $Y$  و  $Z$  هر دو در فرد  $X$  حاضر بوده اند، در واقع وقتی  $Y$  و  $Z$  فرد  $X$  خوانده می شدند در تمام بخش های مکانی شان در طول مقاطع زمانی  $X$  حاضر بودند.

به نظر می رسد دیدگاه چهار بعدی با نتایج ناخوشایندی همراه باشد. وقتی کسی می گوید «من» به طور منحصر بفردی به خودش ارجاع می دهد، اما وقتی فرد  $X$  می گوید «من» به چه کسی ارجاع می دهد؟ به نظر می رسد بر مبنای دیدگاه چهار بعدی او دارد به  $Y$  و  $Z$  ارجاع می دهد. بنابراین به نظر می رسد گوینده نمی داند با گفتن «من» دارد به چه کسی ارجاع می دهد. از سوی دیگر این که فرد  $X$  قبل از انشقاق شامل دو فرد بوده یا نه کاملاً وابسته به این است که در آینده چه رخ می دهد یعنی اینکه آیا  $X$  برای انشقاق به دکتر مراجعه می کند یا نه. بنابراین اگر فرد  $X$  در راه رفتن به مطب دکتر تصادف کند و هیچ انشاقی رخ ندهد،  $Y$  و  $Z$  هم وجود نخواهد داشت. پس اینکه  $Y$  و  $Z$  وجود خواهد داشت یا نه وابسته به این است که  $X$  تصادف می کند یا نه و این به نظر می رسد کمی عجیب و نامعقول است. بنابراین بر طبق دیدگاه چهار بعدی به نظر می رسد برای اینکه «من» شامل یک فرد با دو فرد باشد وابسته به این است که در آینده چه رخ خواهد داد و این دیدگاه چهار بعدی را با مشکل مواجه می سازد.<sup>۲</sup>

1- Temporal parts

2- VanInwagen, P 2002, "what do I refer to when I say "I"?" in R. Gale ed. 2002. the Blackwell guide to metaphysics. Oxford. 175-189

## نتیجه

استدلال بر مبنای اینهمانی شخصی به نظر نمی‌رسد چندان در نقد استدلال «د» موفقیت‌آمیز باشد. اما استدلال «د» نیز چندان استدلال محکمی برای اخلاقی بودن تحقیقات سلول‌های بنیادی نیست و در متن به برخی از ایرادات آن اشاره شد، خصوصاً مفهوم شخص بودن در استدلال «د» محل بحث فلسفی بسیاری است و برای استحکام این استدلال باید تعریف دقیقی از این مفهوم ارائه داد.<sup>۱</sup>

۱- این مقاله نتیجه طرح تحقیقاتی «اینهمانی شخصی و تحقیقات سلول‌های بنیادی» است که در مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی شده است.

## منابع و مآخذ

1. Warren, Mary Anne. Cited in R. Munson, Intervention and Reflection Basic Issues in Medical Ethics (5th ed.). (p. 80-88). "On the Moral and Legal Status of Abortion". Toronto: Wadsworth Publishing Company. Originally in *the Monist* 57, (January 1973), 43-61.
2. Mary Anne Warren, "Postscript on Infanticide", *Social Ethics: Morality and Social Policy*, Thomas A Mappes and Jane S Zembaty eds. (McGraw-Hill Humanities 6<sup>th</sup> Edition 2002) pp. 20-21.
3. Parfit, D, 2001. "The unimportance of identity". In henry harris, (ed.) *Identity*. 2001, Oxford University Press
4. Shoemaker, D, 2005. " Embryos, souls and the fourth Dimension", *Social theory and practice*. 31: 51-75
5. McMahan, 2002. "The Ethics of killing: Problems at the Margins of Life". Oxford University Press
6. VanInwagen, P 2002, "what do I refer to when I say "I"?" in R. Gale ed. 2002. the Blackwell guide to metaphysics. Oxford. 175-189
7. Shoemaker, D. "Personal Identity and Ethics", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Mar5,2008), EdwardN. Zalta(ed.), URL= <http://plato.stanford.edu/entries/identity-ethics/>

## Ethics of Embryonic Stem Cell and Personal Identity

Ahmad reza hemmati mogaddam

Mohsen zamani

### Abstract

Contemporary researches on embryonic stem cell and their outcomes have fascinated medical researchers. However, these researches have risen some moral questions, the most important of which concerns destruction of two-to-five-day-old embryos in order to harvest their inner cell mass, which is what is used for the development of stem cells. Some have argued that this destruction is immoral. I shall examine their argument and use the notion of personal identity to criticize it.

**Key words:** Embryonic Stem Cell, Personal Identity, embryo

